

مطهری و «تحول معرفت دینی»

اکبر گنجی

اشاره:

انتشار نظریه قبض و بسط تنوریک شریعت تاکنون عکس العمل‌های گوناگونی در محافل مختلف داشته است. این نظریه از مواضع گوناگون مورد نقد و بررسی قرار گرفته که بعضاً همچنان ادامه دارد. در این میان مناسب دانسته شد که کنکاشی در آثار استاد مطهری به عمل آید تا نظر ایشان به عنوان یکی از احیاگران اندیشه اسلامی دوره معاصر مشخص شود. نظریه قبض و بسط دارای سه رکن توصیف، تبیین و توصیه است که پاره‌ای به انکار هر سه رکن پرداخته‌اند. در این نوشته با توجه به ارکان یادشده، به بررسی نظرات استاد مطهری اقدام شده که برای موافقان و مخالفان نظریه فوق می‌تواند محل تأمل واقع شود. در آثار استاد مطهری پیرامون جزئیات نظریه قبض و بسط مطالب بسیار است که چنانچه فرصتی دست دهد تدریجاً بدانها پرداخته خواهد شد.

تطبیق بده^۱. «وحی وظیفه دارد در حدودی که عقل ناقص است، جریان یکنند، مکمل و متمم عقل است یعنی در آنجایی که عقل قادر نیست، وحی جریان می‌کند. زمانی بشر رسید به آنجا که می‌تواند آنچه را که باید، از ناحیه وحی بگیرد و نگهدارد و نیز استعدادش رسیده است به آنجا که این اصول ثابت (وحی) را حفظ یکنند و همچنین قوه تطبیق و اجتهاد در او باشد یعنی هر حادثه‌ای را که برایش پیش می‌آید با یک اصول کلی تطبیق بدهد و آن اصول کلی را مقیاس قرار بدهد. آن زمان می‌شود دوره خاتمیت^۲».

«اصلاً احتیاج بشر به وحی چیست؟ پیغمبر که نمی‌آید تا جانشین فکر و عقل بشر باشد. پیغمبر نیامده است که تمام قوای وجود بشر را معطل یکنند بگوید شما فکر نکنید، استدلال نکنید، اجتهاد نکنید، تمام کارها را ما به جای شما انجام می‌دهیم. این، خلاف نظم عالم است. پیغمبران می‌گویند: ای بشر! هر چه از تو ساخته است خودت انجام بده، کارهایی را که حدود فکر و عقل و استدلال است باید خودت انجام بدهی، جایی که از قوه تو خارج است، ما به وسیله وحی تو را دستگیری می‌کنیم. وحی چنین است، منتهی آن چیزهایی که بشر در آنها احتیاج داشته است به وحی، از اول تا آخر عالم محدود بوده است. از زمان حضرت آدم تا زمان خاتم‌الانبیاء مقداری که بشر احتیاج به وحی داشته است، محدود بوده ولی همان امر محدود را قابل نبوده که به خودش بسپارند و بگویند خداحافظ شما. لذا دوره به دوره پیغمبر می‌فرستند، دائماً مراقب، تا می‌رسد به آنجا که به او می‌سپارند. و آنهایی که [در زمانهای] بعد هستند موظفند که مراقب کنند^۳».

اصل شریعت ثابت است و مشمول تغییر و تحول نمی‌گردد. اما مسأله سوم که عبارت باشد از فهم انسانها از شریعت، امری است که مشمول تحول و تکامل واقع می‌گردد، و از این رو گفته می‌شود که شریعت تفقه‌پذیر و اجتهادپذیر است. منتها «اجتهادپذیری یا تفقه‌پذیری این دین فرع بر این است که یک عمقی در دستورات آن و یک جریانهای محفی در آن وجود داشته باشد که با نیروی تفقه و اجتهاد می‌توان آنها را درک کرد^۴». اینها دلالت می‌کند به اینکه اسلام پوستی دارد و مغزی، ظاهری دارد و باطنی. پس تفقه لازم است. تفقه این است که انسان معنی را بدست آورد^۵. «خود اینها می‌رساند که لباس اسلام را به دو شکل می‌توان به تن کرد. یک شکل این که یک

وقتی به دین می‌نگریم می‌بایست سه امر را از یکدیگر جدا سازیم: ۱. ایمان که از احوال روحی - روانی است. ۲. اصل شریعت. ۳. فهم انسانها از شریعت یا معرفت دینی.

ما در اینجا با اوصاف و احوال روانی کاری نداریم و همت خود را مصروف افکار و عقاید و معارف می‌سازیم، منتها در مرحله ایمان بدین نکته باید توجه داشت که «از نظر ما، که شیعه هستیم، جای شک و تردید نیست که ایمان به غیب «باید» به صورت معرفت باشد، نه به صورت یک تعبد کورکورانه. اینکه می‌گوئیم باید باشد، مقصود این است که انسان هر اندازه که بتواند ایمان پیدا کند، معرفتش کامل است. کسی هم که از راه معجزه پیامبر به او ایمان می‌آورد و بعد به هر چه پیامبر فرموده است، اعتقاد و ایمان پیدا می‌کند، نمی‌خواهیم بگوئیم که ایمان او قبول نیست، بلکه در درجه پایینی است، به هر نسبت که سطح معارف ما در این مسائل بالا رود، درجه ایمان ما بالا رفته است، البته ما نمی‌خواهیم ادعا کنیم که همه آنچه در غیب هست، امکان شناخت کامل آن برای انسان وجود دارد، زیرا امکان شناخت کامل در هر چیز حتی برای پیامبر هم میسر نیست و مقصودمان از این که ایمان درجه به درجه بالا می‌رود، این مطلب است.» مسأله دیگر اصل شریعت است که بر پیامبران نازل شده و در نهایت به پیامبر اسلام ختم شده است. دلیل ختم نبوت هم این است که: «اصول و کلیات و قوانین کلی‌ای که بشر احتیاج دارد که از طریق وحی به او گفته شود نامحدود نیست بلکه محدود است. اینکه تمام دستورها به بشر اولیه داده نشده است برای این بوده که بشر دوره کودکی را طی می‌کرده است. قوانین کلی در تمام اعصار یک جور است ولی بشر آن استعدادی را که تمام احکام به او گفته شود نداشته است و اگر هم می‌گفتند نمی‌توانست به کار بندد. همان مقداری هم که می‌گفتند می‌بایست بعد از آن برایش سرپرست بفرستند که آنها را به کار بندد. وقتی که بشر به دوره بلوغ خودش رسیده، به دوره عقل کامل، به دوره‌ای که در آن استعداد دریافت آن قوانینی را دارد که اصول نظام اجتماعی و فردی اوست، در این هنگام باید آن قوانین را به او گفت. آنوقت به او می‌گویند تمام وحی که باید بشر را هدایت کند، همین است، عقلت به آنجا رسیده است که آنچه را که از طریق وحی احتیاج داری که به تو بگویند و تو باید به کاربندی ما به تو می‌گوئیم، تو آنها را حفظ کن و الی‌الابد زندگیت را با آنها

امر بی‌خاصیت بی‌مغز جلوه کند و شکل دیگر اینکه معنی‌دار باشد.^۱ و حصول معنی هم امری نیست که یکبار در گذشته صورت گرفته و پایان پذیرفته باشد، بلکه در هر زمان می‌توان شریعت را از نو «معنا» کرد. نه تنها در هر زمان می‌توان بدین هدف دست یازید بلکه در یک زمان واحد یک فرد می‌تواند از «شریعت» فهم‌های مرتبه‌ای داشته باشد، و شریعت را به طرق گوناگون «معنا» کند. «ملاصدرا که خود مردی محدث و فیلسوف است، و بارها به مکه و زیارت رفته است سفری هم به کربلا و نجف می‌رود، اخباریون به اعتبار اینکه او از محدثین است، به دیدنش رفتند، از او پرسیدند شما چند هزار حدیث حفظ هستید؟ اخباریون به تعداد حدیث اهمیت داده و فضیلت را در حفظ بودن تعداد حدیث می‌دانستند، ملاصدرا گفت: من حدیثی حفظ نیستم، بعد گفتند، ممکن است حالا حدیثی را بیان کنید تا ما استفاده کنیم، حدیثی خوانده شد و ملاصدرا معنی حدیث را از آنها پرسید، آنها برای آن حدیث یک معنی گفتند، و خود او معنی دیگری ارائه داد و به آنان گفت اگر این حدیث را اینطور معنی کنیم چطور است؟ آنان گفتند این معنی بهتر است بعد معنی دیگری کرد، و همان سوال را تکرار نمود، آنان گفتند از معنای اول بهتر است بعد معنی سومی کرد و گفت: اگر اینگونه معنی کنیم، چطور است؟ گفتند این از همه بهتر است، صدرالمتألهین برای آن حدیث چهار الی پنج معنی در طول یکدیگر نمود که اخباریون در مقابل گفتند، یکی از دیگری بهتر است، و بعد، خود او حدیثی بدین مضمون بیان کرد که اگر یک حدیث را خوب بدانی، بهتر از هزاران حدیث است.^۲

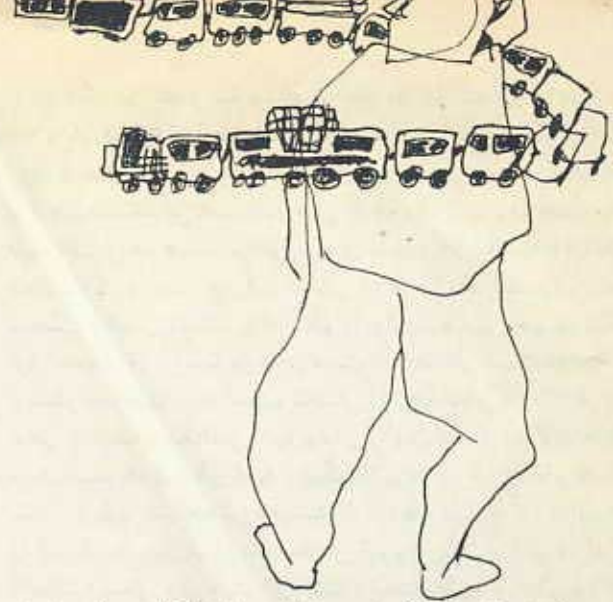
تمام سخن ما هم مربوط به همین مرتبه سوم است یعنی فهم انسانها از شریعت، که مرحوم مطهری آن را توصیف، تبیین، توصیه و خود بدان اقدام کرده‌اند.

۱- توصیف: الف - «مسأله‌ای ما داریم که آیا فهم قرآن و درک معانی و استنباط حقایق قرآن مطلبی است که در گذشته انجام شده است؟ یا خیر، قرآن در هر زمانی می‌تواند موضوع مطالعه جدید قرار بگیرد و بلکه باید موضوع مطالعه جدید قرار بگیرد. به عبارت دیگر آیا «دیدنی» که با آن «دید» باید منابع اسلامی مطالعه شود یک دید ثابت و یکنواخت است یا متغیر و متکامل است؟ اگر من بتوانم مقصود خودم را توضیح بدهم خوب است.

ما در دنیا کتابهایی داریم که این کتابها به دست بشر تألیف شده است، این کتب هر اندازه عالی باشد و هر اندازه مشکل باشد بالاخره یک موضوع محدودی است، یک نفر، دو نفر، پنج نفر متخصص که روی اینها کار کردند می‌توانند بنه آنها را کاملاً حل‌جلی کنند که دیگر چیزی برای آیندگان باقی نماند. مثلاً گلستان سعدی یک شاهکار است. روی گلستان سعدی چقدر میتوانیم کار کنیم که درست این گلستان را، پشت و رویش را، دولا و سه‌لایش را زیر و رو کرده باشیم، تحلیل کرده باشیم که هر بیت از ابیات گلستان و هر جمله‌ای از آن نثرهای عالی آن را اگر از ما پرسند که این را چگونه باید خواند و چگونه باید تعبیر کرد بتوانیم بگوئیم؟ مسلماً یک چیز محدودی است. چند نفر دانشمند و ادیب و فاضل که به ادبیات عرب و ادبیات فارسی آشنایی داشته باشند، تاریخ زمان سعدی و معلومات دوره او را هم بدانند گلستان را حل می‌کنند و حل هم کرده‌اند، گلستان یک کتاب حل شده است، دو سه تا کلمه در گلستان مانده است که هنوز قطعی و مسلم نیست و شاید غلط نوشته شده است و شاید هم آن توجیهاتی که گفته‌اند درست باشد. ولی یک وقت هست موضوع مطالعه انسان طبیعت است. آیا مطالعه طبیعت مثل مطالعه گلستان سعدی است؟ یکی، دوتا، سه تا دانشمند که روی آن مطالعه

کردند دیگر حل شد و بقیه مردم دیگر نباید مطالعه کنند؟ و آیا می‌شود بقیه به پاورقی‌هایی که آنها نوشته‌اند مراجعه کنند؟ یا خیر، هر چه بشر روی طبیعت کار بکند به کشفیات تازه‌ای نائل می‌شود. ارسطو یک مرد طبیعت‌شناس است، در عین اینکه یک فیلسوف است یک طبیعت‌شناس هم هست. بوعلی سینا در بسیاری از مطالب با ارسطو مخالفت کرده است. ابن‌رشد اندلسی که او هم یک فیلسوف است تعصب شدیدی نسبت به ارسطو دارد و به همین جهت تنفر فوق‌العاده‌ای از ابن‌سینا دارد، از دست او عصبانی است که چرا با ارسطو مخالفت کرده است، کوشش فوق‌العاده‌ای دارد که هر جا بوعلی با ارسطو مخالفتی دارد بوعلی را رد بکند، و می‌گوید حرف همان است که ارسطو گفته و دیگر بالاتر از حرف ارسطو حرفی نیست. فرنگیها هم گفته‌اند: «طبیعت را ارسطو تشریح کرد و ارسطو را ابن‌رشد». ابن‌رشد تمام مساعی خود را بکار برد برای شرح کلمات ارسطو. ولی مسلم این اشتباه است، طبیعت خیلی بزرگتر است از اینکه هزارها و صدها هزار ارسطو جمع شوند و بتوانند آن را طوری که هست شرح بدهند. از زمان ارسطو تاکنون هر چه بشر بیشتر روی طبیعت مطالعه کرده است به عجز خود بیشتر واقف شده است. حالا بعد از دوهزار و چهارصد سال از زمان ارسطو، انیشتن که بزرگترین طبیعت‌شناس زمان ما بود، در مقدمه کتاب خود می‌گوید: «بشر پس از آنهمه مساعی که برای خواندن کتاب طبیعت به کار برده است تازه با الفبای آن آشنا شده است.» یعنی اگر طبیعت را تشبیه بکنید به یک کتاب طبیعتی بزرگ که روی اساس علمی نوشته شده است، آن کسی که الفبا را یاد گرفته چقدر با آن کتاب آشناست؟ بشر امروز همینقدر با رازهای طبیعت آشنا شده است. فرض کنید بچه‌ای تازه رفته به مدرسه و الفبا را به او یاد داده‌اند، فقط حروف را از هم تشخیص میدهد، فاصله این آدم تا برسد به جایی که کتابی مثل قانون ابن‌سینا را بتواند بخواند و مقصود را بفهمد و مشکلات آن را حل کند، چقدر است؟ این مرد طبیعت‌شناس بزرگ جهان که در قرن ما در شناختن طبیعت بی‌جان کسی را مثل او نداشتیم، می‌گوید تازه بشر با الفبای قرائت طبیعت آشنا شده است، همه علوم که بدست آورده این قدر است. پس گاهی موضوع مطالعه ما کتابی است که سعدی یا فردوسی تألیف کرده است یا آنهمه نبوغشان، ابن‌سینا تألیف کرده است، یا آنهمه نبوغش، و گاهی موضوع مطالعه، طبیعت است. بشر





«غرض این است که از صدر اسلام این مطلب مطرح بوده است که خیال نکتید معانی قرآن همانی است که عربهای صدر اسلام درک می کرده‌اند و ما باید ببینیم آنها از قرآن چه می فهمیده‌اند، دیگر قرآن بیش از این مطلبی ندارد. نه، این جور نیست، قرآن که تنها برای آنها نازل نشده، قرآن برای همه بشر نازل شده تا دامنه قیامت، کسی حق ندارد قرآن را مطابق میل و هوای نفس خودش تفسیر بکند ولی همه حق دارند که در قرآن تدبّر بکنند و تا دنیا دنیاست افراد حق تدبّر دارند و شانس موفقیت دارند که در تدبرهای خودشان به مطالب تازه‌ای برخورد بکنند که احیاناً گذشتگان آنها در تدبرهای خویش برخورد نکرده‌اند. حدیثی در کافی داریم، می فرماید: خداوند تبارک و تعالی می دانست که در آخر الزمان اقوامی و گروههایی خواهند آمد مُتَعَمِّقُونَ [فی اللة] که در خدا و الهیات تعمق می کنند، یعنی می خواهند به عمق مسائل وارد بشوند، از این جهت آیات اول سوره حدید و سوره توحید، و آیات آخر سوره حشر را فرستاد. یعنی اگر خدا می دانست که در آخر الزمان مردم متعمقی در الهیات پیدا نمی شوند، این آیات را نمی فرستاد، یعنی مردم این زمان آنها را درک نمی کنند، این برای آیندگان است. و حقاً اگر کسی در الهیات و معارف اسلامی وارد باشد و قرن به قرن مطالعه بکند می بیند که پس از هفت قرن و هشت قرن و ده قرن و بیشتر، تازه اهل معارف الهی در مسائل توحید توانسته‌اند خودشان را هماهنگ بکنند با همین آیات اول سوره حدید و سوره توحید، یعنی برای قبل از آنها هنوز غیر قابل هضم و غیر قابل حل بوده است. این درباره قرآن کریم.

پس معلوم می شود که این پیش بینی از صدر اسلام و در صدر اسلام وجود داشته است، هیچوقت یک دانشمند اسلامی نباید این طور فکر کند که ما را چه رسد که تدبّر و تعقل بکنیم و دنبال مطلب تازه بگردیم، مطلب همان است که بزرگان گفته‌اند. آری بزرگان بزرگ هستند ولی هرگز بزرگی آنها به اندازه بزرگی قرآن نیست.» یکی از راههای دیگر اثبات تحول معرفت دینی، مشاهده تحول در فهم عالمان مسلمان از شریعت است. مرحوم مطهری در این باره می گویند: «شما هیچ عالمی از علمای معروف چه علمای اسلامی و چه غیر اسلامی را پیدا نمی کنید که لااقل صدی هشتاد از آراء و عقایدش منسوخ شده باشد. خود ابن سینا را می بینید که نیمی از عقاید او کهنه شده است. دکارت منسوخ شده است، حالا به افکار او می خندند. وقتی که انسان «عده» شیخ طوسی را می بیند و با «رسائل» شیخ انصاری مقایسه می کند، می بیند «عده» را فقط باید در کتابخانه‌ها به عنوان آثار قدیم نگهداری کرد، دیگر ارزش اینکه انسان آن را یک کتاب درسی قرار بدهد ندارد، منسوخ است. شیخ صدوق همین طور، محقق حلی همین طور. شما نمی توانید یک فرد را پیدا بکنید که کتاب او صد درصد زنده مانده باشد. می بینید علمای بعد حرفهای زده‌اند که حرفهای قبلی، خود به خود منسوخ شده است. نمی خواستند منسوخ بکنند ولی شده است.»

ب - «یکی از اعجاب آمیزترین موضوعات در تاریخ علوم و فلسفه اسلامی استعداد پایان ناپذیری منابع اسلامی مخصوصاً قرآن کریم برای تحقیق و کشف و استنباط است. اختصاص به مسائل فقهی و حقوقی ندارد، در همه قسمتها چنین است. هر کتاب بشری، هر چند شاهکار باشد، استعداد محدود و پایان پذیری برای تحقیق و مطالعه دارد و کارکردن چند نفر متخصص کافی است که تمام نکات آن را روشن نماید. اما قرآن در طول چهارده قرن با آنکه همیشه صدها متخصص روی آن کار می کرده‌اند، نشان داده است که از نظر تحقیق و اجتهاد استعداد پایان ناپذیری دارد. قرآن از این نظر مانند طبیعت است که هر

نمی رسد به جایی که بگوید بحمدالله همه مشکلات عالم را حل کردیم و دیگر مشکلی باقی نمانده است. نه این طور نیست. تشبیه قرآن به طبیعت

قرآن کتاب است، از طرفی یک نوشته است، سخن است آنطوری که گلستان سعدی هم سخن است، شفای بوعلی سینا هم سخن است، شاهنامه فردوسی هم سخن است، اما سخنی است که گوینده اش خداست نه بشر. از این جهت مثل طبیعت است. آورنده قرآن آورنده طبیعت است. قرآن خاصیت گلستان سعدی و شفای بوعلی و شاهنامه فردوسی را ندارد، خاصیت طبیعت را دارد که در هر زمانی بشر موظف است روی آن تدبّر و تفکر کند و استفاده ببرد اروپائیانها یک جمله خوبی دارند، می گویند: «حقیقت آنست که آیندگان می گویند» یعنی همیشه بشر در کشف حقیقت رو به پیش است (نمی خواهم بگویم هر چه بشر در زمان متأخر گفت هیچوقت اشتباه نیست و بهتر است از آنچه که در زمان قبل گفته است، خیر، بشر اشتباه هم می کند، ولی مجموعاً و روبهمرفته این طور است) بشر در یک همچو سیر و مسیری هست که تدریجاً حقایق را بیشتر کشف میکند. در مجموع سیر خود با همه اینکه گاهی حقیقتی را کشف میکند و بعد دوباره از آن منحرف می شود و بعد از صد سال، دو صد سال، پانصد سال یا هزار سال باز می گردد به همان حرف اول خودش، ولی در یک سطح عالی تری رو به پیش است. این راجع به حقایق طبیعی.

راجع به قرآن چطور؟ آیا حقایق قرآن همان چیزهایی است که نوابغ مفسرین هزار سال پیش گفته‌اند؟ همان است که در تیان شیخ طوسی و مجمع البیان طبرسی و تفسیر کشاف زمخشری و تفسیر کبیر امام فخر رازی آمده است؟ یا خیر، خالق و واضع و مدون قرآن همان خالق و واضع و مدون طبیعت است، همان طور که طبیعت مشابهاً و محکماًت دارد و تدریجاً باید معماها و مشکلاتش حل شود و تدریجاً بشر باید خود را با حقایق طبیعت آشنا کند، قرآن هم از این قبیل است.»

«یک فکری ممکن است در میان ما وجود داشته باشد و آن، اینست که قرآن و حدیث پیغمبر را گذشتگان بهتر فهمیده‌اند، من نمی خواهم بگویم هر کس که امروز می آید از هر که در گذشته بوده است بهتر می فهمد، مجموعاً اگر بشریت را در حکم یک واحد در نظر بگیریم، تاریخ قرآن نشان میدهد که هر قرن که بر قرآن و اسلام گذشته است، قرن بعدی که آمده است آن را بهتر از قرن قبلی فهمیده‌اند، همان طوری که طبیعت را هم هر چه که بشر جلوتر آمده است از بشر پیش از خود بهتر فهمیده است.»

چه بینشها وسیعتر و عمیقتر می‌گردد و تحقیقات و مطالعات بیشتر انجام می‌گیرد راز جدیدتری بدست می‌آید. یک مطالعه دقیق درباره مسائل مربوط به مبداء و معاد، حقوق، فقه، اخلاق، قصص تاریخی و طبیعات که در قرآن آمده است با مقایسه با «بینش»هایی که در طول چهارده قرن پدید آمده و کهنه شده تا به امروز رسیده است حقیقت را روشن می‌کند. بینشها هر چه بیشتر رفته و وسیعتر و عمیقتر گشته خود را با قرآن متجانس‌تر یافته است، و حقاً کتابی آسمانی که در عین حال معجزه باقی آورنده خویش است باید چنین باشد.

بزرگترین دشمن قرآن جمود و توقف بر بینش مخصوص یک زمان و یک دوره معینی است. رسول اکرم مکرر در کلمات خویش به این نکته اشاره فرموده است که قرآن را به بینش مخصوص یک عصر و زمان محدود نکنید. فرمود:

«ظاهر قرآن زیبا و باطن آن ژرفا است، آن را حد و نهایی است و فوق آن حد و نهایی دیگر است، شگفتیهای آن پایان نمی‌یابد و تازه‌های آن کهنه نمی‌گردد.» از امام صادق (ع) پرسش شد: «چه رمزی در کار است که قرآن هر چه بیشتر در میان مردم پخش و قرائت می‌گردد و هر چه بیشتر در آن بحث و فحص می‌شود جز بر طراوت و تازگیش افزوده نمی‌گردد؟»

امام جواب داد:

«این بدان جهت است که قرآن برای یک زمان و عصر معین و برای یک مردم خاصی نازل نشده است. قرآن برای همه زمانها و برای همه مردمهاست، از این جهت در هر زمانی نو است و برای همه مردمان تازه است.» رسول اکرم آنگاه که تأکید می‌کرد سخنانش را دقیقاً ضبط کنند و به طبقات بعد ابلاغ نمایند، مخصوصاً روی این نکته تأکید کرده است که ممکن است آنکه از من می‌شنود بینشی نداشته باشد و صرفاً رابط و منتقل کننده باشد به یک صاحب بینش، و هم ممکن است از بینش بهره‌مند باشد ولی آنکس که برای او نقل و روایت می‌شود، بینش بیشتر و عمیقتر داشته باشد.

تاریخ نشان داده است که اعصار بعدی، فهم و بینش بیشتری در درک معانی و مفاهیم گفته‌های آن حضرت نشان دادند.^{۱۳}

۲ - تبیین (بیان علت): حال که از توصیف تحول معرفت دینی فارغ شدیم می‌باید علت این تحول را بازنماییم و روشن سازیم دلایل این امر چیست؟ و چه عناصری باعث می‌گردند تا فهم ما از دین تحول پذیرد؟ مرحوم مطهری تحول فهم دینی را اینگونه تبیین کرده‌اند:

الف - «سخنان پیغمبر را همه می‌شنیدند ولی آیا همه می‌توانستند به عمق سخنان پیغمبر آنچنانکه باید برسند؟ ابدأ، شاید صدی نود و نه شان هم نمی‌رسیدند خود پیغمبر اکرم ببینید چگونه مطلب را پیش‌بینی می‌کنند. جمله‌ای دارد که مفاد آن این است: سخنانی که از من می‌شنوید ضبط و نگهداری کنید و به نسلهای آینده تحویل بدهید و بسپارید، ای بسا نسلهای آینده و خیلی دور بهتر معنی حرف مرا بفهمند از شما که امروز پای منبر من هستید. در آن حدیث معروفی که در کتب معتبر ماست و از احادیثی است که شیعه و سنی روایت کرده‌اند و در کافی و تحف العقول و کتابهای دیگر هست، پیغمبر فرمود:

فَضَّرَ اللَّهُ عَيْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا. (خدای خرم سازد چهرة آن بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و ضبط کند و برساند به کسانی که آنها را از من نشنیده‌اند). بعد این جمله را اضافه فرمود: فَوُتِّ حَامِلٌ فِقْهٍ غَيْرِ فِقْهِهِ وَ رَبٌّ حَامِلٌ فِقْهِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَقْفَى مِنْهُ. این جمله خیلی نکته در آن هست، یعنی اشاره‌ای است به آینده. «فقه» یعنی فهم عمیق، ولی در اینجا مقصود جمله‌ای است که عمق

داشته باشد. «فقه» با «فهم» فرقش این است که «فهم» مطلق فهمیدن است و «فقه» فهم عمیق را می‌گویند. وقتی که فقه به کلام اطلاق شود یعنی سخنی که عمق زیاد دارد، فرمود: بسا مردمی که حامل یک سخن عمیقند ولی خودشان عمیق نیستند. جمله را همیشه نقل می‌کند ولی خودش نمی‌تواند به عمق آن پی ببرد. باز فرمود: بسا مردمی که جمله‌ای را، فقهی را حمل میکنند یعنی جمله‌ای را که از من شنیده‌اند حفظ دارند، فقهی هم هستند ولی نقل می‌کند برای کسی که از خود او فقه‌تر است یعنی نقل می‌کند برای کسی که از او عمیق‌تر است و عمق فکرش بیشتر است، او که وقتی برایش نقل می‌کند چیزهایی می‌فهمد که خود این که برای او نقل کرده نمی‌فهمد. این است که ما می‌بینیم سخنان پیغمبر دقیقاً قرن به قرن عمق بیشتری (نمی‌گویم پیدا کرده) برای آن کشف شده است. در هر رشته‌ای ما تنها اگر فقه خودمان را در نظر بگیریم، چنانچه یک نایفه هزار سال پیش را مثلاً در نظر بگیریم، شیخ صدوق و شیخ مفید و حتی شیخ طوسی را در نظر بگیریم در فهم معانی [کلمات] پیغمبر در مسائل فقهی، و بعد بیایم نهمصد سال بعدش شیخ مرتضی انصاری را در نظر بگیریم، می‌بینیم شیخ مرتضی انصاری در نهمصد سال بعد از شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ صدوق بهتر می‌تواند سخن پیغمبر را تحلیل بکند. آیا از این جهت است که شیخ مرتضی نبوغ بیشتری از شیخ طوسی داشته است؟ نه، علم زمان او وسعت بیشتری دارد از علم زمان شیخ طوسی، علم جلوتر رفته است و در نتیجه این بهتر می‌تواند به عمق سخن پیغمبر برسد تا او که هزار سال قبل بوده. آینده هم همینجور است. صد سال دیگر، دویست سال دیگر افرادی پیدا خواهند شد که خیلی عمیق‌تر از شیخ انصاری سخنان پیغمبر را درک بکنند.^{۱۴}

ب - «بهترین شاگردان فلاسفه همانها هستند که محضر خود آنها را درک کرده‌اند بخلاف انبیاء و اولیاء بهترین شاگرد افلاطون یا ارسطو یا بوعلی همان شاگردان بلاواسطه حوزه خود آنها هستند، بهترین کسیکه کلام بوعلی را فهمیده می‌توان گفت بهمنیار یا ابو عبید جوزجانی است. اما بهترین شاگردان پیغمبر اکرم یا امیرالمومنین یا حضرت صادق چطور؟ آیا بهترین شاگردان آنها همانها هستند که در زمان خود آنها بوده‌اند؟ نه، این طور نیست.^{۱۵}

«قرآن هم همینطور، نمی‌شود گفت قرآن را مردم گذشته بهتر می‌فهمیدند بلکه کار بعکس است، اعجاز قرآن باینست که همیشه از تفسیرهایی که برایش نوشته شده جلوتر است. یعنی در هر زمان قرآن را تفسیر کرده‌اند، در زمان بعد که علم و فهم بیشتر شده وقتی که قرآن را با آن تفسیر سنجیده‌اند دیده‌اند قرآن خیلی از آن تفسیر بالاتر و جلوتر است.»^{۱۶} «پس در روشهای فلسفی چه کسی از همه بهتر فهمیده است معنی کلمات استاد را؟ آنکس که از همه قدیمی‌تر است. اما در مکتب انبیاء و اولیاء چه کسی از همه بهتر فهمیده معنی و مقصود را؟ آن کس که در آینده می‌آید و علم و فهم بیشتری دارد. این خود معجزه نبوت است.»^{۱۷}

ج - «اثر بینش‌های متوالی و متکامل در هیچ جا به اندازه مسائل فقهی محسوس و مشهود نیست. بر فقه اسلامی ادوار و اطواری گذشته است. در هر دوره‌ای طرز تفکر و بینش خاصی حکمفرما بوده است، اصول و قواعد استنباط امروز با هزار سال پیش و هفتصد سال پیش متفاوت است، علماء حدود هزار سال پیش نظیر شیخ طوسی قطعاً مجتهدان مبرز بوده‌اند، توده مردم، به حق، از آنان تقلید و پیروی می‌کردند. طرز تفکر و نوع بینش آنها از کتابهایی که در فقه و مخصوصاً اصول نگاشته‌اند کاملاً پیداست. کتاب عدّه شیخ



طوسی که در اصول است و طرز تفکر و نوع بینش او را نشان می‌دهد، اکنون در دست است. اما از نظر فقهای عصرهای اخیر آن نوع بینش و آن طرز تفکر منسوخ است، زیرا بینش‌های نوتر و عمیق‌تر و وسیع‌تر واقع‌بین‌تر از آن آمده و جای آن را گرفته است. همچنانکه پیشرفت دانشهای حقوقی و روانشناسی و جامعه‌شناسی در عصر حاضر امکان تعمق‌های بیشتری در مسائل فقهی بوجود آورده است. اگر کسی بپرسد آیا علماء آن عهد و آن عصر با آن بینش و آن طرز تفکر مجتهد بوده‌اند و توده مردم حق داشته‌اند از آنها تقلید و پیروی کنند و بینش آنها را ملاک تشخیص مقررات اسلامی قرار دهند؟ جواب مثبت است.

باز اگر بپرسد آیا اگر در این عصر دانشجویی بخواهد تمام کتابها و تألیفات و آثار بعد از قرن چهارم و پنجم را ناپدید بگیرد و خود را در قرن پنجم فرض کند، همان مطالعاتی را انجام دهد که علماء زمان شیخ طوسی انجام می‌داده‌اند و همان بینش و همان طرز تفکر را پیدا کند که آنها پیدا کرده‌اند، آیا چنین شخص واقعاً مجتهد است و توده مردم حق دارند از او تقلید و تبعیت کنند؟ جواب منفی است. چرا؟ چه فرقی هست میان این شخص و میان مردم قرن پنجم؟ فرق اینجاست که آنها در عصری زندگی می‌کرده‌اند که آن بینش تنها بینش موجود بوده است، و این شخص در عصری زندگی می‌کند که بینش‌های کاملتری جانشین آن طرز بینش و آن طرز تفکر شده است و آن نوع بینش و آن طرز تفکر منسوخ شده است.

از اینجا بخوبی می‌توانیم بفهمیم که اجتهاد یک مفهوم «نسبی» و منظور و متکامل است و هر عصری و زمانی بینش و درک مخصوصی ایجاد می‌کند. این نسبت از دو چیز ناشی می‌شود: قابلیت استعداد پایان‌ناپذیر منابع اسلامی برای کشف و تحقیق، و دیگر تکامل طبیعی علوم و افکار بشری، و اینست راز بزرگ خاتمیت.^{۱۸} تکامل معرفت دینی، به نوبه خود محصول علم‌جویی مسلمین بود. اگر مسلمانان باب کسب معارف دیگران را به روی خود می‌بستند هیچگاه در فهم دینی شان رشدی پدید نمی‌آمد.

نه تنها تعارض معرفت علمی و معرفت دینی قابل قبول نیست، بلکه آنچه باعث تکامل علوم اسلامی در طول تاریخ شده است، روحیه تسامح و تساهل مسلمین در پذیرش علوم بشری بوده است. مرحوم مطهری در این باره می‌گویند: «یکی از علل پیشرفت مسلمین در علوم این بوده است که در اخذ علوم و فنون و صنایع و هنرها تعصب نمی‌ورزیدند و علم را در هر نقطه و در دست هر کس می‌یافتند از آن بهره‌گیری می‌کردند و به اصطلاح امروز روح «تساهل» بر آنها حکمفرما بوده است.

چنانچه می‌دانیم در احادیث نبوی به این نکته توجه داده شده است که علم و حکمت را هر کجا و در دست هر کس پیدا کردید آن را فرا بگیرید، رسول اکرم فرمود: «کلمة الحکمة ضالة المؤمن فحیث وجدھا فهو احق بها» (همانا دانش راستین گمشده مؤمن است هر جا آن را بیابد خودش به آن سزاوارتر است). در نهج البلاغه است:

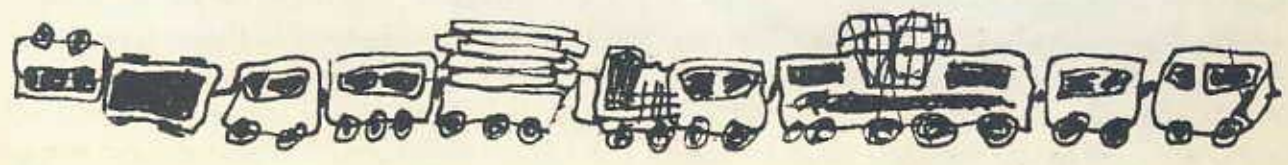
«الحکمة ضالة المؤمن، فخذ الحکمة و لو من اهل النفاق» (دانش راستین گمشده مؤمن است پس آن را فراگیر و بیاموز ولو از مردم منافق) و هم از کلمات آن حضرت است: «خذوا الحکمة و لو من المشرکین» (حکمت را بیاموزید و لو از مشرکان). در روایات اسلامی، ائمه اطهار از حضرت مسیح نقل کرده‌اند که: خذوا الحق من اهل الباطل ولاتأخذوا الباطل من اهل الحق و کونوا نقاد الکلام.

(یعنی حق را [هرچند] از اهل باطل فرا گیرید و اما باطل را [هرچند] از اهل حق فرا نگیرید، سخن سنج و حقیقت‌شناس باشید.) این روایتها زمینه وسعت دید و بلندنظری و تعصب نداشتن مسلمین را در فراگرفتن علوم و معارف از غیر مسلمانان فراهم کرد و به اصطلاح در مسلمین «روح تساهل» و «تسامح» و عدم تعصب در مقام فراگیری و علم‌آموزی به وجود آورد. و از اینرو مسلمین اهمیت نمی‌دادند که علوم را از دست چه کسی می‌گیرند و به وسیله چه اشخاصی ترجمه و نقل می‌شود و به دست آنها می‌رسد. بلکه براساس آنچه از پیشوای عظیم‌الشان خود آموخته بودند، خود را به دلیل اینکه اهل ایمانند صاحب و وارث اصلی حکمت‌های جهان می‌دانستند، حکمت را نزد دیگران امری «عاریت» تصور می‌کردند به قول مولوی: ای برادر بر تو حکمت عاریه است

همچو در نزد نخاسی جاریه است معتقد شده بودند که علم و ایمان نباید از یکدیگر جدا زینت کنند. معتقد بودند که حکمت در محیط بی‌ایمانی غریب و بیگانه است، وطن حکمت قلب اهل ایمان است. بدیهی است که جمله: «کلمة الحکمة ضالة المؤمن فحیث وجدھا فهو احق بها» همه این معانی و مفاهیم را دربردارد. این بود که مسلمین تمام همت و سعیشان این بود که بر علوم و معارف جهان دست یابند.^{۱۹}

۳ - توصیه: مرحوم مطهری نه تنها به توصیف و تبیین تحول معرفت دینی پرداخته‌اند، بلکه عالمان مسلمان را بدین امر ترغیب کرده و گفته‌اند «اگر مدعی هستیم که فقه ما نیز یکی از علوم واقعی دنیا است باید از اسلوبهایی که در سایر علوم پیروی می‌شود پیروی کنیم، اگر پیروی نکنیم معنایش این است که از ردیف علوم خارج است.»^{۲۰} و از آن طرف «جامعیت و خاتمیت اسلام اقتضا می‌کند که هر علم مفید و نامفیدی را که برای جامعه اسلامی لازم و ضروری است علم دینی بخوانیم»^{۲۱} و «اگر ما می‌خواهیم دین صحیح داشته باشیم، اگر می‌خواهیم از فقر رهایی یابیم، اگر می‌خواهیم از مرض نجات پیدا کنیم، اگر می‌خواهیم عدالت در میان ما حکمفرما باشد، اگر می‌خواهیم آزادی و دموکراسی داشته باشیم، اگر می‌خواهیم جامعه ما برخلاف حال حاضر به امور اجتماعی علاقمند باشد، منحصرأ راهش علم است و علم، آن هم علمی که عمومیت داشته باشد و از راه دین و به صورت یک جهاد مقدس درآید.»^{۲۲}

از راه علم می‌توان آینده را تحت کنترل درآورد، به مقتضیات زمان دست یافت، به عدالت و دموکراسی و آزادی و رشد اجتماعی رسیده بلکه راه رسیدن به دین صحیح هم علم است و بس و اگر از



صورت علمی مدون درآمده پشناسیم و از نزدیک با آنها آشنا باشیم
بهر مفهوم و منظور و مقصود زبان وحی را درک می‌کنیم همان طوری
که نظیر این را در اخلاق و الهیات دیده‌ایم.

اسلوبهای علمی استفاده نکنیم فقه از ردیف علوم خارج می‌شود.
پس: «دین را در روشنایی علم بهتر می‌توان فهمید. رمز عظمت و
جنبه اعجازآمیز دین مقدس اسلام در همین است که دامنه تعلیماتش
توسعه دارد و هر قسمتی را که علم با چراغ خود روشن می‌کند نه
فقط نمی‌تواند تعلیم اسلامی را نسخ کند بلکه جلوه و تلالو آن را
روشن‌تر و آشکارتر می‌کند»^{۳۳}، «به طور کلی علم کلید دین است،
دامنه معارف و مقررات اسلامی به همه شئون زندگی بشر کشیده شده
است، و به طور مسلم در هر قسمتی از شئون زندگی بشر، اگر با
اصول علمی مربوط به آن قسمت آشنا باشیم بهتر می‌توانیم از فیض
الهامات دینی بهره‌مند گردیم»^{۳۴} چون دامنه تعلیمات اسلام به همه
شئون زندگی بشر کشیده شده و از طرفی روی اصل معروف عدلیه
می‌دانیم که این تعلیمات گزافه و علی‌العمیا نیست بلکه واقعیاتی در
نظر گرفته شده و براساس آن واقعیات تنظیم شده است پس به طور
قطع اگر ما آن واقعیات را که تدریجاً و به مرور قرن‌ها مطالعه به

یادداشتها:

۱. شناخت در قرآن مرتضی مطهری، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ص ۱۱۰.
۲. اسلام و مقتضیات زمان مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، جلد اول، صص ۳۶۶ - ۳۶۵.
۳. منبع قبل، ص ۳۶۷.
۴. منبع قبل، ص ۳۶۸.
۵. منبع قبل، ص ۲۲۵.
۶. منبع قبل، ص ۲۳۶.
۷. منبع قبل، ص ۲۳۵.
۸. شناخت در قرآن، ص ۴۵.
۹. خاتمت مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، صص ۱۵۲ - ۱۴۷.
۱۰. منبع قبل، ص ۱۶۰.
۱۱. منبع قبل، صص ۱۶۳ - ۱۶۲.
۱۲. اسلام و مقتضیات زمان، ص ۲۶۲.
۱۳. شش مقاله (مقاله ختم نبوت) مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، صص ۱۳۴ - ۱۳۲.
۱۴. سیری در سیره نبوی مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، صص ۴۳ - ۴۱.
۱۵. ده گفتار (مقاله رهبری نسل جوان) انتشارات صدرا، ص ۱۷۳.
۱۶. منبع قبل، ص ۱۷۲.
۱۷. منبع قبل، ص ۱۷۵.
۱۸. اسلام و مقتضیات زمان، ص ۲۶۲.
۱۹. شش مقاله (مقاله ختم نبوت) صص ۱۳۵ - ۱۳۴.
۲۰. انسان و ایمان انتشارات صدرا، صص ۲۸ - ۲۷.
۲۱. منبع قبل، ص ۲۸.
۲۲. منبع قبل، ص ۳۵.
۲۳. منبع قبل، ص ۳۸.
۲۴. خدمات مقابل اسلام و ایران، انتشارات صدرا، صص ۴۴۷ - ۴۴۶.



مطالعات فریبکی
رساله علوم انسانی